

ماینونگی گرایبی وجهی آنتی رئالیست: اشیاء ناکامل

بهنام ذوالقدر*

داود حسینی**

چکیده

بر اساس ماینونگی گرایبی وجهی هر آنچه که می‌توان به آن التفات داشت یک شیء است، هر چند که وجود نداشته باشد. نیز، وجود صفتی معمولی همچون دیگر صفات است. بسته به اینکه شیئیت یک شیء مبتنی بر اعمال، رفتار و افکار یک عامل شناختی باشد یا نه، دو رویکرد متفاوت در ماینونگی گرایبی وجهی خواهیم داشت. (۱) رویکرد رئالیستی که بر طبق آن اشیاء ناموجود، مستقل از اینکه مورد التفات قرار بگیرند یا نه، به دامنه اشیاء تعلق دارند و صفاتی را که به داشتنش توصیف می‌شوند در جهان‌هایی که التفات مورد نظر را محقق می‌سازند دارند. (۲) رویکرد آنتی رئالیستی که بر طبق آن، اشیاء ناموجود بسته به اینکه مورد التفات قرار گیرند به دامنه اشیاء تعلق خواهند داشت و در صورتی که مورد التفات قرار نگیرند اصلاً شیء نیستند که صفاتی داشته باشند. در این نوشتار بر ماینونگی گرایبی وجهی آنتی رئالیستی پرست نقدهایی را وارد و تعبیری متفاوت از رویکرد اخیر را پیشنهاد خواهیم کرد. آنچه دیدگاه ما را از دیدگاه پرست متمایز می‌کند این ادعاست که اشیاء ناموجود در رویکرد آنتی رئالیستی اشیائی ناکامل هستند.

کلیدواژه‌ها: رئالیسم، ماینونگی گرایبی وجهی، شیء ناکامل، شیء ناموجود، ارجاع.

۱. مقدمه

گذشته از اشیاء ملموس که در زندگی روزمره مدام به آنها ارجاع می‌دهیم و درباره‌شان می‌اندیشیم، هر یک از ما بارها به چیزهایی فکر کرده‌ایم، و همچنان فکر می‌کنیم، که وجود

* دانشجوی دکتری فلسفه - منطق، دانشگاه تربیت مدرس

** استادیار گروه فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس، davood.hosseini@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۱/۳

ندارند. داستان رستم و سهراب را شنیده‌ایم و گرچه می‌دانیم که رستم هیچگاه وجود نداشته است، همیشه از قدرت خارق‌العاده او تعجب کرده‌ایم. به او فکر کرده‌ایم و بابت فرزندکشی ناخواسته‌اش افسوس خورده‌ایم. افسانه‌ها، رمان‌ها، نمایشنامه‌ها و.. مملو از حکایت‌هایی است که درباره چیزهایی هستند که وجود ندارند. موضوع به همین جا ختم نمی‌شود. گه‌گاه به خواهر یا برادر نداشته خود فکر کرده‌ایم، یا به فرزندی که قرار است در آینده متولد شود. مسأله اینجاست که "رستم" به چه چیز دلالت می‌کند؟ یا چگونه می‌توانیم به رستم ارجاع دهیم وقتی چیزی وجود ندارد که رستم باشد. راسل و کواین ارجاع به چیزی که وجود ندارد را ناممکن می‌دانستند (Quine, 1948)(Russell, 1905). صورت عام این متافیزیک را اعم از رویکردهای متأثر از راسل و کواین، می‌توان متافیزیک پارمنیدسی نامید که بر طبق آن همه‌ی اشیاء (یا همه‌ی چیزها) وجود دارند. (Berto, 2012) به عبارت دیگر، آنچه نیست شیء نیست (یا به عبارت دیگر، هیچ چیز نیست). بنابراین از آنجا که رستم وجود ندارد، نمی‌توان به رستم ارجاع داد. در واقع، هیچ شیئی نیست که صفاتی را که معمولاً به رستم نسبت داده شده است دارا باشد. در مقابل، ماینونگ ارجاع به اشیائی که وجود ندارند را ممکن می‌داند. رستم یکی از اشیائی است که وجود ندارد. از آنجا که به واسطهٔ التفات^۱ و^۲ به او ارجاع می‌دهیم، بنابراین، از دید ماینونگ، رستم چیزی است؛ یک شیء است.

ماینونگی گرای و جهی^۳ تلاش می‌کند تا توضیحی جامع از وضعیت هستی‌شناختی متعلق‌های التفات به اشیای ناموجود به‌دست دهد. بر اساس ماینونگی گرای و جهی این متعلق‌ها هر کدام یک شیء هستند و هر یک از وضعیت‌های ذهنی در جهانی ممکن یا ناممکن بازنمایی می‌شود. برخی از این اشیاء، اشیاء موجود در جهان واقع هستند و برخی از این اشیاء اشیائی هستند که در جهان واقع وجود ندارند، مانند شرلوک هولمز. بنابراین هر آنچه تصور می‌کنیم یا به عبارت دیگر مورد التفات ما قرار می‌گیرد، یک شیء است که متعلق به دامنه اشیاء در معناشناسی نظریه است. پس، به ازای هر مجموعه‌ی دلخواهی از صفات، شیئی متعلق به دامنه‌ی اشیاء، آن صفات را در جهانی ممکن یا ناممکن ارضاء می‌کند. این اصل به طور کلی اصل تحدید^۴ (CP) نامیده می‌شود. ماینونگی گرای و جهی میان "وجود داشتن" و دیگر صفات تمایزی قائل نمی‌شود و از این رو در معناشناسی بجای سور وجودی از سور جزئی استفاده می‌کند که متعهد به وجود نیست^۵.

پریست دو نسخه متفاوت از این نظریه ارائه کرده است (Priest, 2005, 2011) و مدعی است که نسخه دوم آنتی رئالیستی است. قصد داریم نشان دهیم با توسیع تعریف متداول

رنالیسم و آنتی رنالیسم به حوزه اشیاء ناموجود، ماینونگی گرای‌های و جهی پرست رنالیستی هستند. علاوه بر غیرشهودی بودن رنالیسم در باب ناموجودات، این نظریه مساله‌ای در باب ارجاع را لاینحل باقی می‌گذارد. استدلال خواهیم کرد اگر نظریه اشیاء ناکامل را مفروض بگیریم می‌توان نظریه آنتی رنالیستی منسجمی در باب اشیاء ناموجود داشت.

در بخش (۱) تعریفی از رنالیسم و آنتی رنالیسم در باب ناموجودات ارائه خواهیم کرد. در بخش (۲) توصیفی از ماینونگی گرای‌های و جهی پرست ارائه می‌کنیم و نشان می‌دهیم که هر دو رنالیست هستند. در بخش (۳) با بیان نقدهایی به رنالیسم در باب ناموجودات نظریه اشیاء ناکامل را طرح می‌کنیم.

۲. رنالیسم ماینونگی

در اینجا تعریفی عام و کلی از رنالیسم را در نظر خواهیم گرفت که تا حد ممکن نسبت به دیگر مسایل متافیزیکی بی‌طرف و منطبق با عرف عام باشد. بر طبق این تعریف، رنالیسم به این معناست که (۱) اشیائی مستقل از افکار و اعمال ما وجود دارند و (۲) این اشیاء حداقل برخی از صفاتشان را مستقل از افکار و اعمال ما دارند. (Miller, 2003, 2014) این تعریف از رنالیسم مبتنی بر متافیزیک غیر ماینونگی است. چرا که در نظریات متافیزیکی غالب، متأثر از کواپن و راسل، سور وجودی تعهد هستی‌شناختی دارد و دامنه‌ی اشیاء در این نظریات تنها شامل اشیاء موجود می‌شود و وجود، صفتی همچون دیگر صفاتی که بر یک شیء حمل می‌شود نیست. از آنجا که تمام این موارد در متافیزیک ماینونگی رد می‌شوند، سعی خواهیم کرد تا تعریف رنالیسم را در متافیزیک ماینونگی بازنویسی کنیم.

به طور خاص در ماینونگی گرای‌های و جهی، وجود صفتی معمولی همچون صفات دیگر مانند قرمز بودن، انسان بودن و غیره است. در معناشناسی ماینونگی گرای‌های و جهی سور جزئی را که تهی از تعهد وجودی است بجای سور وجودی خواهیم داشت. بنابراین تعریف رنالیسم در متن ماینونگی گرای‌های و جهی متفاوت خواهد بود. از آنجا که وجود صفتی معمولی است، این امر که اشیاء مستقل از ما وجود دارند با ملاحظه به دو نکته بازنویسی خواهد شد. یک، در ماینونگی گرای‌های و جهی دامنه اشیاء در هر جهان شامل اشیاء موجود در آن جهان و نیز اشیاء ناموجود آن جهان است (یا حداقل می‌تواند چنین باشد). معیار تعلق یک شیء به دامنه در ماینونگی گرای‌های و جهی وجود داشتن نیست. بنابراین اگر بخواهیم (۱) را در متن ماینونگی گرای‌های و جهی باخوانی کنیم، خواهیم داشت:

(۱۰) آنچه عضو دامنه اشیاء است به افکار و اعمال ما وابسته نیست.

نکته دوم؛ وجود داشتن در ماینونگی گرایبی وجهی صفتی معمولی همچون دیگر صفات است. بنابراین آنچه در مورد وجود باید گفته شود در بحث استقلال صفات از اعمال و افکار ما گفته شده است. بنا بر CP اشیاء صفاتی را که به داشتنشان توصیف می شوند دارند، اما نه در جهان واقع بلکه در جهان‌هایی که التفاتهای عوامل شناختی را محقق می‌سازند. آنچه در تعریف رئالیسم باید در نظر داشت نقش جهان‌های ممکن و ناممکن و دامنه این جهان‌ها است: دامنه اشیاء در جهان‌های ممکن و ناممکن مستقل از افکار و اعمال ما است. بنابراین بازخوانی تعریف مذکور از رئالیسم در ماینونگی گرایبی وجهی اینگونه خواهد بود:

(*) رئالیسم ماینونگی: دست‌کم برخی اعضاء دامنه‌ی اشیاء در جهان‌های ممکن و ناممکن یا دست‌کم برخی از صفات آن اشیاء در آن جهان‌ها مستقل از افکار و اعمال ما است.

۳. ماینونگی گرایبی‌های وجهی پریست

پریست دو نسخه متفاوت از ماینونگی گرایبی وجهی ارائه کرده است (Priest, 2005, 2011). به گفته خود وی نخستین نسخه رئالیستی و دومین نسخه آنتی‌رئالیستی است. در نسخه اولیه (Priest, 2005) دامنه‌ی اشیاء در همه‌ی جهان‌ها ثابت است. جهانی که داستان‌های شرلوک هلمز را بازنمایی می‌کند، دامنه‌ای یکسان با جهان واقع و نیز با جهانی که آرزوهای خواننده این مقاله را بازنمایی می‌کند، دارد. تفاوت این جهان‌ها با یکدیگر در صفات مختلفی است که اشیاء هر جهان دارند. وجود داشتن یکی از همین صفات است. بنابراین هلمز در جهان داستانهای دوپیل شیئی موجود است اما در جهان واقعی شیئی است ناموجود. معناشناسی این نسخه از ماینونگی گرایبی وجهی معناشناسی‌ای با دامنه‌ی ثابت است. در مقابل، نسخه‌ی آنتی‌رئالیست ماینونگی گرایبی وجهی پریست معناشناسی‌ای با دامنه‌ی متغیر دارد (Priest, 2011). بر طبق این معناشناسی دامنه‌ی اشیاء در هر جهان تنها شامل اشیاء موجود در آن جهان و نیز اشیای ناموجودی است که مبتنی بر اعمال و رفتار اشیاء موجود آن جهان هستند.

در صورتبندی رئالیستی ماینونگی گرایبی وجهی، شرلوک هلمز پیش از آنکه دوپیل او را تصور کند و داستانهایش را بنویسد عضوی از دامنه اشیاء جهان واقع بوده است. در رویکرد

آنتی‌رنالیستی ماینونگی‌گرایی وجهی اشیاء ناموجود شیئیت خود را از عوامل شناختی بدست می‌آورند. در تعبیری استعاری عوامل شناختی اشیاء ناموجود را می‌سازند. پیش از آنکه دویل به شرلوک هلمز فکر کند، هلمز عضوی از دامنه‌ی اشیاء نبوده است. آنچه اشیاء ناموجود را عضوی از دامنه‌ی اشیاء می‌کند، التفاتهای عوامل شناختی است. بنابراین بر طبق این رویکرد اگر همه‌ی عوامل شناختی هلمز را فراموش کنند، و هیچ عامل شناختی‌ای التفاتی به او نداشته باشد او به تعبیری استعاری از بین می‌رود و دیگر عضوی از دامنه‌ی اشیاء نخواهد بود. این امر وابستگی اشیاء ناموجود به عوامل شناختی را که ویژگی متمایزکننده رویکرد آنتی‌رنالیستی است بیان می‌کند. به عبارت دیگر اشیاء ناموجود، در هر جهان مبتنی بر اشیاء موجود آن جهان هستند (Priest, 2011).

بر طبق نظر پریست آنتی‌رنالیسم اشیاء ناموجود تنها به این معناست که حضور ناموجودات در دامنه‌ی اشیاء یک جهان وابسته به اشیاء موجود آن جهان و رفتار و افکار آنهاست. اما این به معنای آن نیست که اشیاء ناموجود تنها صفاتی را دارند که عوامل شناختی به آنها نسبت می‌دهند. در معنانشناسی هر دو رویکرد رنالیستی و آنتی‌رنالیستی به ناموجودات، جهان‌ها در تعابیر جهان‌هایی کامل هستند (Priest, 2011) (Priest, 2005) (Berto, 2012). کامل بودن اشیاء در این معنانشناسی‌ها به این معناست که به ازای هر صفت دلخواه، هر شیء یا به مجموعه مصادیق و یا به مجموعه غیر-مصادیق آن صفت تعلق دارد. بنابراین شرلوک هلمز حتی در رویکرد آنتی‌رنالیستی ماینونگی‌گرایی وجهی شیئی کامل است. بنابراین هلمز در جهانی که داستان‌های او را بازنمایی می‌کند، یا راست دست است و یا چپ دست، یا دارای سه خواهر است و یا چنین نیست که هلمز سه خواهر دارد. اما دویل در داستان‌های هلمز درباره همه صفاتی که قابل حمل بر هلمز است صحبت نمی‌کند، و همچنین مسلماً هنگامی که او را تصور می‌کرده، درباره تعداد نامتناهی صفات و اینکه قابل حمل بر هلمز هستند و یا نه فکر نکرده است. حتی اگر این امر قابل مناقشه باشد، کافی است شیئی را تصور کنیم، بی آنکه قضاوتی داشته باشیم درباره بسیاری از ویژگی‌هایی که می‌تواند داشته باشد.

۴. ناکامل بودن اشیاء تخیلی

پیش فرض پریست کامل بودن اشیاء ناموجود است، اما براحتی می‌توان شیئی ناکامل را تصور کرد و درباره‌اش داستان گفت. در کل بعید به نظر می‌رسد که اشیاء ناموجودی که

متعلق التفات‌های مختلف قرار می‌گیرند کامل باشند و ما بتوانیم درباره هر صفتی این قضاوت را داشته باشیم که آیا بر آن شیء حمل می‌شود و یا خیر. بنا بر تعریفی از آنتی‌رنالیسم که در بالا ارائه کردیم، اشیاء ناموجود نباید دارای صفتی باشند که مستقل از افکار و یا اعمال عوامل شناختی باشد. اما در معناشناسی پرست اشیاء ناموجود اشیائی کامل هستند، و بنابراین دارای صفاتی هستند که عوامل شناختی به آن اشیاء نسبت نداده‌اند (به عوامل شناختی وابسته نیستند). در جهانی که داستانهای هلمز را بازنمایی می‌کند، هلمز از آنجا که شیئی کامل است، یا راست دست است و یا چپ دست. اما دوپل در این باره چیزی در داستان‌هایش نگفته است. شاید حتی در این باره هیچ‌گاه فکر هم نکرده است.

علاوه بر این به نظر می‌رسد کامل بودن اشیاء ناموجود مسائلی را در رابطه با چگونگی ارجاع به آنها ایجاد می‌کند. "کوه طلا" را در نظر بگیرید. اگر قرار باشد این شیء کامل باشد، تنها صفت "کوه بودن" و "طلایی بودن" را ارضا نمی‌کند. می‌توانیم کوه طلایی داشته باشیم که مرتفع است، قله‌ای نوک تیز دارد و هیچ گیاهی بر آن نرویده است و غیره، و در عین حال کوه طلایی که مرتفع نیست و قله‌ای گنبدی شکل دارد و گیاهان مختلفی را در دامنه‌اش می‌توان یافت. به نظر می‌رسد می‌توان بینهایت شیء ناموجود کامل را تصور کرد که دو صفت "کوه بودن" و "طلایی بودن" را ارضا می‌کنند. هر یک از این اشیاء در جهان‌هایی که التفات‌های عوامل شناختی را بازنمایی می‌کنند، وجود دارند. مساله اینجاست که وقتی از "کوه طلا" صحبت می‌کنیم به کدام یک از این کوههای طلا ارجاع می‌دهیم؟ به آنکه مرتفع است یا آنکه کم ارتفاع است؟ به آنکه خالی از گیاه است یا آنکه گیاهان در آن رویده‌اند؟ به نظر نمی‌رسد چیزی باشد که معین کند پاسخ این مسائل چیست.

می‌توان به گونه‌ای دیگر این مساله را مطرح کرد: هلمز در جهانی که داستانهای دوپل را محقق می‌کند راست دست است یا چپ دست؟ بنابر بر رویکرد پرست، پاسخ این پرسش چنین خواهد بود: در برخی از جهان‌هایی که آن داستانها را متحقق می‌کنند، هلمز راست دست است و در برخی دیگر چپ دست. به عبارت دیگر هیچ جهان منحصر به فردی نیست که آن داستانها را متحقق کند. بلکه مجموعه‌ای از جهان‌ها هستند که چنین می‌کنند. داستان‌های دوپل را مجموعه‌ای از جهان‌ها بازنمایی می‌کنند. به راحتی می‌توان این ایده را بسط داد و ادعا کرد بنابر نظر پرست تمامی وضعیت‌های تخیلی توسط مجموعه‌ای از جهان‌ها بازنمایی می‌شوند. آنچه در میان همه این جهان‌ها مشترک است آن صفاتی است که دوپل به هلمز نسبت داده. آنچه متغیر است صفاتی است که دوپل به هلمز نسبت نداده و بنابراین هلمز در برخی از آن جهان‌ها به مجموعه مصادیق برخی از آن صفات تعلق دارد و

در برخی دیگر به مجموعه غیر-مصادیق آن صفات. پس نمی‌توان به این پرسش پاسخ داد که کدام یک شیئی است که مرجع نام "هلمز" است؟

مساله ارجاع تنها مساله این نظریه نیست. مساله دیگر التفات و دربارگی است. فرض کنید هلمز شیئی کامل باشد، یعنی گرچه دوپل درباره راست دست بودن یا راست دست نبودن او هیچ به ما نگفته است، در برخی از جهان‌ها او راست است و در برخی دیگر او راست دست نیست. این امر به این معنا است که یک جهان مشخص نیست که داستانهای هلمز را متحقق می‌سازد. بلکه مجموعه‌ای از جهان‌ها هستند که داستانهای هلمز را متحقق می‌سازند. بنابراین پاسخ به این پرسش که دوپل درباره کدام شیء آن داستانهای مذکور را نوشته است، پاسخ مشخصی نخواهد داشت. از آنجا که دوپل درباره بسیاری دیگر از صفات هلمز هیچ به ما نمی‌گوید، به ازای هر یک از این صفات، جهان‌هایی که داستانهای هلمز را متحقق می‌سازند دو برابر خواهد شد. یعنی در یک جهان هلمز راست دست است و سه خواهر دارد و در جهانی دیگر هلمز راست است اما سه خواهر ندارد، و در جهانی دیگر او راست دست نیست و سه خواهر دارد و الخ. از این رو به این پرسش که کدام یک از اینها متعلق التفات دوپل است؟ و یا به عبارت دیگر، دوپل داستانهایش را درباره کدام یک از این اشیاء نوشته است؟ پاسخ مشخصی وجود ندارد. همچنین مشخص نیست که جهانی که تصورات دوپل درباره هلمز را بازنمایی می‌کند، کدام جهان است.

با پذیرش اشیاء ناکامل پاسخ این مسائل بسادگی قابل بیان است. اگر بتوانیم شیئی داشته باشیم که تنها متعلق به مجموعه مصادیق صفات "کوه بودن" و "طلایی بودن" باشد، یعنی به مجموعه مصادیق صفات دیگر و هیچ مجموعه غیر-مصادیق دیگر صفات تعلق نداشته باشد، بنابراین "کوه طلا" شیئی خواهد بود که تنها دو صفت مذکور را ارضا می‌کند، و هنگامی که متعلق التفات یک عامل شناختی است، تنها یک جهان است که التفات مورد نظر را بازنمایی می‌کند.^۷ اگر هلمز شیئی ناکامل باشد و تنها همان صفاتی را داشته باشد که دوپل به او نسبت داده، دیگر با این سوال مواجه نخواهیم شد که کدام جهان است که داستانهای هلمز را برآورده می‌کند. پاسخ به این سوال در تعیین مصداق "هلمز" مهم است. همانند مورد "کوه طلا" تا وقتی مشخص نشود کدام جهان داستانهای هلمز را بازنمایی می‌کند، قادر نخواهیم بود مدلول "هلمز" را بدانیم.

اگر اشیاء تخیلی را اشیایی ناکامل در نظر بگیریم، دچار هیچ یک از نقدهای پیش گفته نخواهیم شد. ناکامل بودن یک شیء تخیلی به این معناست که حداقل یک صفت هست که

شیء مذکور نه به مجموعه مصادیق آن تعلق دارد و نه به مجموعه غیر مصادیق آن. به عنوان مثال، اگر شرلوک هلمز نه عضوی از مجموعه همه اشخاص راست دست باشد و نه عضوی از مجموعه همه اشخاصی که راست دست نیستند، هلمز شیئی ناکامل خواهد بود. بنابراین پاسخ به هر دو پرسش "آیا هلمز راست دست است؟" و "آیا هلمز غیر راست دست است؟" منفی خواهد بود. به عبارت دیگر هلمز نه راست دست است و نه چنین است که راست دست نیست. با پذیرش ناکامل بودن هلمز، تنها یک جهان خواهد بود که داستان‌های هلمز را بازنمایی می‌کند و در عین حال مدلول "هلمز" نیز مشخص خواهد بود. یعنی مشخص خواهد بود که دوپل داستان‌هایش را درباره چه شیئی نوشته است و متعلق التفات دوپل چه شیئی بوده است. زیرا در اینجا تنها با یک جهان به عنوان جهانی که تصورات دوپل درباره هلمز را بازنمایی می‌کند روبرو هستیم.

اما چرا باید اشیاء تخیلی را ناکامل در نظر بگیریم؟ همان طور که ذکر شد، پذیرش آنتی رئالیسم در مورد اشیاء تخیلی نتیجه خواهد داد که یک شیء تخیلی هیچ صفتی مستقل از آنچه عامل شناختی مورد نظر به آن نسبت می‌دهد، ندارد. از آنجا که دوپل نه صفت راست دست بودن را به هلمز نسبت می‌دهد و نه صفت راست دست نبودن را، و به طور کلی درباره راست دست بودن یا چپ دست بودن او هیچ به ما نمی‌گوید، و طبق تعریفی که از آنتی رئالیسم ماینونگی ارائه کردیم هلمز نباید صفتی مستقل از آنچه دوپل به او نسبت داده است داشته باشد، بنابراین هلمز باید شیئی ناکامل باشد. اگر هلمز راست دست باشد، صفتی دارد مستقل از آنچه دوپل به او نسبت داده است. و اگر راست دست نباشد نیز همین گونه است. پس او نه راست دست است و نه چنین است که او راست دست نیست.

در پایان نکته‌ای حائز اهمیت است. ناکامل بودن اشیاء تخیلی موجب شکافهای ارزش صدق در جهان واقع نخواهد شد. اشیاء تخیلی بنابر اصل تحدید صفاتی را که به داشتنش توصیف شده‌اند در یک جهان ممکن یا ناممکن دارند و نه در جهان واقع. اگر هلمز عضوی از دامنه اشیاء جهان واقع باشد، صفاتی که دوپل به او نسبت داده است را در جهان واقع نخواهد داشت. او در جهان واقع در لندن زندگی نمی‌کند، همکاری به نام واتسون ندارد و از همه مهمتر، وجود ندارد. از این رو شکاف‌های ارزش صدق به جهان واقع منتقل نمی‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

نظریه‌ای که پرست تحت عنوان ماینونگی‌گرایی و جهی‌آنتی‌رنالیستی مطرح کرده است را بررسی کردیم. با توجه به ماینونگی‌گرایی تعبیری از آنتی‌رنالیسم درباره‌اشیاء ناموجود ارائه کردیم و نشان دادیم رویکرد پرست آنتی‌رنالیست نیست. در عین حال در رابطه با مسأله ارجاع و التفات رویکرد پرست را نقد کردیم. نظریه‌اشیاء ناکامل را طرح و در مورد ارجحیت نظریه خود نیز توجیهاتی آوردیم. درست است که برخی از اشیاء ناموجود می‌توانند کامل باشند، اما با تحلیل التفات آنگونه که نشان دادیم، اشیاء ناموجود لزوماً کامل نیستند. اشیاء موجود کامل هستند. آنها در جهان واقع وجود دارند و همین موجب می‌شود تا بتوانیم آنها را بررسی کنیم و درباره‌ی هر صفت قضاوت کنیم که آیا بر شیء مذکور حمل می‌شود یا خیر. اما در مورد یک شیء ناموجود این توانایی را نخواهیم داشت. هلمز را در جهان واقع نخواهیم یافت تا به سراغش برویم و بررسی کنیم آیا راست دست است یا چپ دست. تمام آنچه از هلمز می‌دانیم بر پایه‌ی تصورات کائن دویل است. این تمایز مهم چیزی است که در نظریه‌ای که طرح کرده‌ایم لحاظ شده است.

پی‌نوشت‌ها

1. Intentionality

۲. وضعیت‌های ذهنی همچون باور داشتن، آرزو کردن، تصور کردن، ترسیدن و ... را التفات‌های عامل شناختی‌ای که صاحب آن وضعیت‌های ذهنی است می‌نامیم.

3. Modal Meinongianism

4. The principle of comprehension

۵. برای جزئیات بیشتر درباره ماینونگی‌گرایی و جهی می‌توانید به ذوالقدر، نباتی، ۱۳۹۱ رجوع کنید.

۶. در اینجا از بحث صفات مستلزم وجود صرف نظر می‌کنیم. در ادامه به این موضوع باز خواهیم گشت.

۷. بازنمایی در اینجا تطابق دوطرفه است. یعنی دقیقاً هر چه که در التفات بوده در آن جهان هست و دیگر هیچ. فلذا جهان‌هایی که چیزهایی بیش از آنچه در التفات هست را در خود دارند، التفات‌های مورد نظر را بازنمایی نمی‌کنند.

8. Truth-value gaps

۹ ناکامل بودن اشیاء تخیلی تبعات منطقی‌ای برای جهان‌هایی که آنها را متحقق می‌سازند خواهد داشت. گرچه یک شیء تخیلی ناکامل است، لزومی ندارد که حتا اصل طرد شق ثالث را نامعتبر بدانیم. این مثال را در نظر بگیرید: از آنجا که هلمز انسان است و دارای والدین است، این گزاره که "هلمز یا خواهر دارد و یا هیچ خواهری ندارد" صادق است. می‌دانیم که داستان مورد نظر تحت یک رابطه استنتاج بسته است. و از آنجا که دویل به خواهر داشتن و یا نداشتن هلمز اشاره‌ای نکرده، "چنین نیست که هلمز خواهر دارد" و نیز "چنین نیست که هلمز خواهر ندارد"، گزاره‌های صادقی در معناشناسی ما هستند. به عبارت دیگر "هلمز خواهر دارد" و "هلمز خواهر ندارد" گزاره‌هایی کاذب هستند.

با توجه به آنچه گفته شد، به معناشناسی‌ای احتیاج داریم که در آن به ازای برخی از Pها در حالیکه $P \vee \neg P$ صادق است، نه P صادق باشد و نه $\neg P$ فرض کنید "هلمز راست دست است" باشد. به عنوان یک انسان انتظار داریم که او یا راست دست باشد و یا چپ دست. در عین حال می‌دانیم که هیچ کدام نیست. آنچه مورد نیاز است استفاده از معناشناسی و منطقی مناسب است. می‌توانیم به جای جهان‌های ممکن و یا ناممکن در معناشناسی از وضعیتهای ممکن و ناممکن استفاده کنیم. وضعیتهایی که non-prime هستند و اصل طرد شق ثالث معتبر خواهد بود و در عین حال اشیاء ناکامل را خواهیم داشت. نمونه چنین منطقی را از میان منطقیهای ربط یا منطقیهای خطی می‌توان انتخاب کرد. در اینجا قصد نداریم وارد این مساله شویم، اما تنها برای دیدن برخی چنین منطق‌هایی می‌توانید به Anderson et al, 1992 مراجعه کنید.

کتاب‌نامه

ذوالقدر، بهنام و فرشته نباتی (۱۳۹۰) «جهانهای ناممکن و متون التفاتی از نگاه پریست» *منطق پژوهی*، س ۲، ش ۱.

Anderson, A.R. N.D. Belnap, Jr. and J.M. Dunn (1992) *Entailment*, Volume II.

Berto, F. (2012) *existence as a real property*, Springer.

Miller, A. (2003) 'The Significance of Semantic Realism', *Synthese*, Vol. 136, No. 2, pp. 191-217.

Miller, A. (2014), "Realism", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, CSLI, Stanford, CAa, <http://plato.stanford.edu/entries/realism>.

Priest, G. (2005), *Towards Non-Being*, Oxford: Oxford University Press.

Priest, G. (2011), 'Creating non-existents' in truth in fiction, Ontos Verlag.

Quine, W.V.O. (1948), 'On What There Is', *Review of Metaphysics* 48, 21-38.

Russell, B. (1905b), 'On Denoting', *Mind* 14:479-93.